

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين و صلي الله علي سيدنا محمد و آله الطاهرين

خلاصه مباحث قبل از تعطیلات

بحث ما در قبل از تعطیلات دهه آخر صفر، در این تنبیه سوم مرحوم آخوند که بر طبق مباحث ما تقریر چهارم می‌شود، که بحث تنبیه سوم از تنبیهاستصحاب در استصحاب کلی است و بیان اقسام استصحاب کلی. لکن عرض کردیم که خود استصحاب فرد بر سه قسم استصحاب فرد معین، استصحاب فرد مردد و استصحاب فرد منتشر. بحث ما رسید به استصحاب فرد مردد؛ عرض کردیم در مورد فرد مردد یک بحثی وجود دارد که اساساً آیا ما چیزی به نام فرد مردد داریم یا خیر؟ کلمات اعلام را عرض کردیم و گفتیم، امام رضوان الله تعالی علیه در کتاب البیع در مواردی می‌فرمایند فرد مردد اصلاً لا شیء محض است، شبهه شریک الباری و شبهه معدوم مطلق است، لذا اصلاً فرد مردد نه وجودی دارد و نه ماهیتی دارد، نه ثبوتی دارد، اصلاً چیزی نیست، لا عقلاً و لا عرفاً.

اما در بعضی جاهای دیگری از کتاب البیع‌شان می‌فرمایند عقلاً وجود ندارد اما اعتباراً فرد مردد وجود دارد، عرض کردیم همین نظریه نظریه‌ی استاد بزرگوارشان مرحوم محقق حائری اعلی الله مقامه الشریف است. مرحوم حائری در دُرر می‌فرمایند فرد مردد ولو وجود خارجی ندارد اما اعتبار می‌شود، وجود اعتباری دارد. مثل اینکه کسر مشاع وجود خارجی ندارد اما وجود اعتباری دارد، ملکیت وجود خارجی ندارد اما وجود اعتباری دارد. ما بحث کردیم و همین نظر را پذیرفتیم.

کسانی که مثل مرحوم اصفهانی یا مثل مرحوم امام، یا خیلی از اصولیین، اینها می‌گویند اصلاً فرد مردد لا شیء محض است دیگر اصلاً نباید بیایند بحث کنند که آیا استصحاب فرد مردد جریان دارد یا جریان ندارد؟ برای اینکه چیزی که لا شیء محض است، چیزی نبوده که ما بخواهیم استصحاب کنیم، ما کاری نداریم در فرد مردد که بخواهیم استصحاب کنیم، لذا اصلاً نباید این بحث را مطرح کنند اما تعجب این است با اینکه خود مرحوم محقق اصفهانی فرد مردد را لا شیء محض می‌داند مع ذلک می‌فرمایند استصحاب فرد مردد جریان ندارد چون رکن اول استصحاب در آن وجود ندارد، یعنی یقین در فرد مردد نداریم و در استصحاب باید یقین به حال سابق باشد یعنی مشکله‌ی عدم جریان استصحاب را مرحوم اصفهانی این قرار داده که فرد مردد متعلق برای یقین قرار نمی‌گیرد اگر مقصودشان این بوده که چون لا شیء است و چیزی که لا شیء است متعلق یقین قرار نمی‌گیرد، برمی‌گردد به همان عرضی که ما کردیم، یعنی اصلاً ایشان باید بگویند لا شیء است و لا شیء که اصلاً چیزی نبوده که بخواهد یقین به آن تعلق پیدا کند.

در مباحث قبل از تعطیلات کلام مرحوم اصفهانی را مفصل نقل کردیم، عبارات ایشان را از نهاية الدراية ذکر کردیم و عرض

کردیم هم مرحوم اصفهانی اعلی الله مقامه و هم مرحوم محقق نائینی اعلی الله مقامه، هم مرحوم عراقی هر سه بزرگوار می‌فرمایند استصحاب در فرد مردد جریان ندارد ولی دلیل هر کدام مختلف است، اصفهانی می‌فرماید رکن اول استصحاب یعنی یقین به ما کان، یقین به حال سابق مختل است، نائینی می‌فرماید رکن دوم مختل است یعنی ما شک در بقاء نداریم و مرحوم عراقی می‌فرماید وحدت بین قضیه‌ی متیقنه و مشکوکه در آن وجود ندارد.

ذکر خلاصه ای از دلیل مرحوم اصفهانی

دلیل مرحوم اصفهانی را از نه‌ایة الدرایة قبل از تعطیلات ذکر کردیم ولی باز برای اینکه فاصله شده و قاعدتاً در ذهن آقایان مانده مطالب ایشان، باز یک اشاره‌ی اجمالی به کلام مرحوم اصفهانی در بحث امروز باید داشته باشیم.

مرحوم اصفهانی از کلام مرحوم سیّد شروع می‌کند و می‌فرماید سید استصحاب فرد مردد را جاری می‌داند، در حاشیه‌ی مکاسب در بحث لزوم و عدم لزوم معاطات، در آنجا سیّد فرموده «ترده بحسب علمنا لا یضرّ بتیقّن وجوده سابقاً»، اساس فرمایش سیّد این است که اگر یک چیزی به حسب علم ما مردد است یعنی ما نمی‌دانیم کدام یک از این دو تاست، ما نمی‌دانیم نماز ظهر واجب است یا نماز جمعه؟ ما نمی‌دانیم این معاطات لازم است یا جایز؟ اما لا یضرّ بتیقّن وجوده سابقاً این مانع از یقین به وجود فرد مردد در سابق نیست. می‌فرمایند این موجود است و یقین به وجودش هم هست منتهی به حسب علم ما مردد است به حسب واقع معین است به حسب علم ما مردد است، این اصل کلام سیّد بود.

مرحوم اصفهانی در اشکال بر سیّد می‌فرماید اینکه می‌گوئید فرد مردد وجودش متعلق یقین است اگر با قطع نظر از خصوصیات فردیه بگوئید این می‌شود کلی، یعنی اگر بگوئید ما خصوصیات فردیه را کار نداریم قبلاً یا حدث اصغر سر زده یا حدث اکبر، بگوئیم الآن یکی از این دو تا را استصحاب می‌کنیم مردداً، با قطع نظر از خصوصیت اصغر بودن و اکبر بودن، این دیگر فرد نیست بلکه کلی است. و اگر با خصوصیات فردیه شما بخواهید بگوئید همه‌ی حرفهای مرحوم اصفهانی اینجا است، می‌خواهند اشکال صاحب منتقی را بیان کنیم ببینیم آن اشکال وارد است یا وارد نیست؟ می‌فرماید اگر فرد مردد را با خصوصیات فردیه نخواهید استصحاب کنید و با قطع نظر از خصوصیات فردیه استصحاب کنید، می‌فرماید ما قبلاً یک قاعده‌ای به شما یاد دادیم که آن قاعده این است که متعلق یقین باید معین باشد. طرف علم باید معین باشد، متعلق یقین باید معین باشد نمی‌شود متعلق علم مردد باشد! می‌فرماید ما قبلاً گفتیم احدهمای مفهومی داریم یکی از این دو تا. اما احدهمای مصداقی معقول نیست، بگوئیم در خارج یک احدهما داریم، احدهمای مصداقی در خارج معقول نیست، احدهمای مفهومی داریم. احدهمای مصداقی لا ثبوت له، لا ماهیة له، لا وجود له، لذا به فرد مردد محال است یقین تعلق پیدا کند، تعلق یقین به فرد مردد محال است تعلق پیدا کند.

این اساس استدلال ایشان با توضیحاتی که دادند به قاعده‌ی اینکه وجود مساوق با تشخیص است و تشخیص عین حقیقت وجود است، شما همانطوری که در مورد نور می‌گوئید ظاهر بنفسه، مظهر للغير، در مورد وجود هم می‌گویند متشخص بذاته، مشخص للغير، تشخیص جزء حقیقت ذات وجود است، یعنی جایی که تشخیص نباشد وجودی نیست.

ایشان به این قاعده‌ی فلسفی استدلال می‌کنند که ما در همان بحث‌های گذشته در ذهن می‌آید عرض کردیم مرحوم شهید صدر رضوان الله تعالی علیه در اصول‌شان می‌فرمایند آنهایی که قائل به استحاله‌ی فرد مردد هستند دو تا دلیل دارند، یک دلیل‌شان استدلال به همین قاعده‌ی فلسفی است که وجود مساوق با تشخیص است، یک دلیل دیگر هم تناقض است که خود ایشان می‌فرماید دلیل تناقض بهتر از این دلیل است که توضیحش را دادیم.

پس مرحوم اصفهانی مدعایش این است که تعلق یقین به فرد مردد محال است، متعلق یقین لابد و آن یقین معیناً، این اجمال

حالا می‌آئیم سراغ اشکالی که صاحب منتقی الاصول جلد 6 صفحه 161 بر مرحوم اصفهانی کرده؛ اولاً یا مقرر کلام صاحب این نظریه را کامل نیاورده یا اینکه اگر به همین نحوی که در کتاب آمده انصافش این است که اینجا بیان مرحوم اصفهانی حَقّش در کتاب منتقی ادا نشده، با اینکه انصاف این است خصوصیات این کتاب این است که احاطه‌ی صاحب کتاب و صاحب این مطالب بر آراء مرحوم اصفهانی به وضوح برای کسی که تأمل کند روشن می‌شود که انصافاً خیلی احاطه داشته، یعنی واقعاً بر کلمات مرحوم اصفهانی مسلط بوده ولی اینجا وقتی می‌خواهد نظریه‌ی اصفهانی را نقل کند در دو سطر، این مطالب مرحوم اصفهانی که در دو جلسه‌ی آخر ذکر کردیم و امروز هم اجمالاً گفتیم برای اینکه ذهن آقایان آماده شود.

ایشان می‌فرماید:

[1] استصحاب فرد مردد جریان ندارد، چرا؟ « من عدم تحقق اليقين بالحدوث المعتبر في الاستصحاب»، در استصحاب یقین به حدوث لازم است، بعد می‌گوید « و ذلك لأن العلم الإجمالي انما يتعلق بالجامع بين الفردين بلا سراية له إلى الخارج، فهو علم بالجامع»، علم اجمالی به قدر جامع بین فردین تعلّق دارد بدون سرایت به خارج، « و شك في كل فرد»، هر علم اجمالی از جهت جامع علم است ولی از نظر فرد عنوان مشکوک را دارد « فلا يمكن إجراء الاستصحاب لفقدانه ركنه». حالا شما خودتان ببینید آیا واقعاً این مقدار برای این کلام مرحوم اصفهانی کفایت می‌کند یا خیر؟ که به نظر من کفایت نمی‌کند.

ایشان طبق این تفسیر و برداشتی که از مرحوم اصفهانی دارد، در اشکال مرحوم اصفهانی می‌فرماید این کلامی که ایشان در فرد مردد دارد مبتنی بر این مبناست که ما در باب علم اجمالی بگوئیم علم از جامع و قدر مشترک به خارج سرایت نمی‌کند، در حالی که می‌فرماید مبنای ما (صاحب منتقی) این است که در باب علم اجمالی علم از جامع به خارج سرایت می‌کند.

عبارت ایشان را می‌خوانم:

[2] هذا الوجه يعني كلام اصفهانی، یبتنی علی ما التزم به من أنّ علم الاجمالي يتعلّق بالجامع و لا یصری إلى الخارج، مبتنی بر این مبناست که علم اجمالی، در هر جا که علم اجمالی دارید به قدر جامع تعلّق پیدا می‌کند و این علم به اطراف و مصادیق سرایت نمی‌کند. بعد می‌فرماید به نظر ما ولو علم اجمالی متعلّق به جامع است « لکنه یرتبط بالخارج و یسري إليه»، این سرایت به خارج دارد، « بحيث لو انفتح له باب العلم التفصيلي»، اگر یک راهی پیدا شود که این علم تفصیلی پیدا کند، علم اجمالی دارد یکی از این دو تا نجس است، علم اجمالی دارد یکی از این دو تا واجب است، حالا اگر یک راهی برایش پیدا شد برای اینکه آن نجس و آن واجب را تفصیلاً علم پیدا کند، ایشان می‌فرماید حالا که تفصیلاً علم پیدا می‌کند، می‌گوید همین که الآن تفصیلاً علم پیدا کردم همان معلوم بالاجمال من است، پس معلوم می‌شود معلوم بالاجمال به خارج هم سرایت می‌کند، می‌گوید این همان معلوم بالاجمال من است بعد که یک راهی برای او به وجود آمد، علم تفصیلی پیدا کرد می‌گوید این همان است که قبلاً علم اجمالی به آن داشتیم.

در ادامه مطلب می‌فرماید: «فقد يسمع كلاماً من متكلّم»، می‌فرماید حالا یک متكلّمی پشت دیوار حرفی می‌زند انسان می‌گوید یا زید است یا عمرو است؟ می‌فرماید اینجا آیا علمش فقط به کلّی تکلم است؟ یا اینکه از این کلی به آن متكلّم خارج سرایت می‌کند،

می‌فرمایند متکلم خارج سرایت می‌کند. و بالجمله المعلوم بالاجمال له وجود واقعی معین، صاحب منتقی در مقابل مرحوم اصفهانی می‌فرماید معلوم بالاجمال یک وجود واقعی دارد در واقع هم معین است وقتی می‌گوئیم یکی از این دو تا نجس است، واقعاً یکیش نجس است، «و إنما التردد لدى العالم نفسه»، عالم در پیش خودش مردد است، یعنی عین همان کلامی که مرحوم سید بیان کرد که تردید من جهة العالم است نه من جهة الواقع، لذا ایشان وقتی می‌فرماید به حسب واقع نتیجه این می‌شود، صاحب منتقی فرد مردد را برمی‌گرداند به اینکه چون به حسب واقع معین است و به حسب این شخص مردد است پس یقین به آن تعلق پیدا نمی‌کند، پس چرا شما مرحوم اصفهانی می‌فرمایید در فرد مردد ما یقین سابق نداریم؟ چرا؟ وجود واقعی معین بحسب الواقع دارد هم متعلق برای یقین است، هم علم ما و یقین ما به همان وجود واقعی که به حسب الواقع معین است تعلق پیدا می‌کند نه به حسب شخص، این خلاصه‌ی اشکال صاحب منتقی است.

نظر استاد محترم در رابطه با اشکال بر مرحوم اصفهانی

به نظر ما این اشکال بر مرحوم محقق اصفهانی وارد نیست، چرا؟ اولاً بحث فرد مردد اعم از بحث علم اجمالی است، یعنی اینطور نیست که ما بگوئیم علم اجمالی عین بحث فرد مردد است و فرد مردد هم یعنی همان بحث علم اجمالی، شما در علم اجمالی، علم اجمالی دارید یکی از این دو تا نجس است، اینجا می‌شود گفت تردید به حسب شخص است اما به حسب واقع نجاست معین است. علم اجمالی دارید یا نماز ظهر واجب است یا نماز جمعه، تردید به حسب شماسست ولی به حسب واقع معین است، ولی ما در بحث فرد مردد یک جای دیگری داریم که اصلاً بحث علم اجمالی نیست.

من می‌گویم یکی از این دو تا فرش را به نحو مردد فروختم، اینجا هم در نزد من مجهول است و هم در واقع مجهول است، در جایی که مرد می‌گوید یکی از دو زوجه‌ی من مطلقه است اینجا هم به حسب خود مرد مردد است و هم به حسب الواقع مردد است، و لذا می‌گویند با قرعه باید معین کرد تا قبل القرعه هنوز تعینی وجود ندارد چون نمی‌گوئیم قرعه می‌آید کشف از این می‌کند که از اول... قرعه معین می‌کند. یا در جایی که می‌گوئیم یکی از این دو عبد آزاد هستند الآن هم می‌تواند این عبد آزاد باشد و هم آن عبد آزاد باشد، اگر گفتیم شارع گفت بعداً اختیار با خود آزاد کننده، یا گفت قرعه بیندازید، با قرعه روشن می‌شود، من می‌خواهم عرض کنم ما این بحث فرد مرددی که الآن مورد بحث قرار می‌دهیم دایره‌اش اوسع از بحث علم اجمالی است، در علم اجمالی می‌گویم من می‌دانم یکی از این دو تا نجس است، واقعاً با قطع نظر از این علم اجمالی یکی از این دو تا نجس است. اما در فرد مردد موردی داریم می‌گویم در همین کتاب البیع که ما سال گذشته بحثش را در این مورد داشتیم این است که شخصی می‌گوید من یکی از این دو تا را فروختم، می‌گویم کدام را فروختی؟ می‌گوید هنوز معلوم نیست، این بحث آنجا مطرح است که آیا در جایی که مبیع احد المبیعین است درست است یا نه؟ همان جا هم عده‌ای می‌آیند روی مبنای فرد مردد می‌گویند اصلاً این معامله باطل است، اما آنهایی که می‌گویند فرد مردد از جهت عقلایی قابلیت اعتبار دارد می‌گویند چه اشکال دارد.

در جایی که شخص می‌گوید من یکی أريد أن انكح إحدى ابنتي که در آیه قرآن هم آمده، آنجا کلمه ارید دارد، یا اگر کسی گفت من یکی از این دو دخترم را به نکاح تو درآوردم، غیر معین است، هر کدام را خواستی انتخاب کن. به نظرم می‌رسد اولاً دایره‌ی فرد مردد از بحث علم اجمالی که در هر علم اجمالی واقع معین است تردید به حسب شخص عالم است، دایره‌ی فرد مردد اوسع از این است، این اولاً.

صاحب منتقی در آخر کلامش می‌فرماید این ادله‌ی استصحاب لا تنقض اليقين خصوص یقین تفصیلی مراد نیست، یقین اعم است از یقین تفصیلی و یقین اجمالی، ما وجهی ندارد که بیائیم این یقین را منحصر به یقین تفصیلی کنیم. اشکال ما به این قسمت کلام این است که مرحوم اصفهانی می‌گوید بحث اصلاً به اینجا نمی‌رسد که ما بیائیم در ادله‌ی استصحاب بگوئیم این یقین اطلاق دارد، برای اینکه در فرد مردد یقین متعلق ندارد، اشکالی که مرحوم اصفهانی دارد و این استدلالی که از ایشان

مفصل خواندیم، اساس کلام اصفهانی این است که در فرد مردد چون ما فرد مردد نداریم یقین متعلق ندارد. حالا این را بیائیم اینطور جواب بدهیم که این روایات اطلاق دارد هم یقین تفصیلی را می‌گیرد و هم یقین اجمالی را، این درست نیست. این اشکال دوم.

اساس اشکال ما بر صاحب منتقی همین است که می‌گوئیم به نظر ما شما بی‌خود آمدی کلام اصفهانی را پیوند زدید به بحث علم اجمالی و اینکه آیا در علم اجمالی علم از جامع به خارج سرایت می‌کند یا نه؟ مرحوم اصفهانی می‌گوید خارجی نیست در فرد مردد، شما در علم اجمالی یک خارجی دارید می‌گوئید علم اجمالی دارم یکی از این دو تا نجس است، اینجا مجال این بحث وجود دارد که علم از جامع به خارج سرایت می‌کند یا نه؟ چون خارج هست، در واقع وجود دارد یکی از این دو تا واقعاً نجس است، اینجا مجالش هست اما ایشان می‌گویند اصلاً فرد مردد وجود ندارد، وقتی چیزی نیست دیگر بحث سرایت معنا ندارد که آیا از جامع به او سرایت می‌کند یا نمی‌کند! لذا اینکه عرض کردم اول صاحب منتقی می‌آید کلام اصفهانی را فقط می‌برد روی محور علم اجمالی، این درست نیست، اینکه ما کلام اصفهانی را ببریم روی محور علم اجمالی و بگوئیم اصفهانی می‌گوید در علم اجمالی علم به جامع تعلق دارد لا بالفرع، بعد بیائیم اشکال مبنایی کنیم، این به نظر ما از اساس باطل است، در کلام اصفهانی لفظ جامع آمده ولی هیچ جا بحث علم اجمالی را مطرح نکرده، شما خوب عبارت اصفهانی را دقت کنید در این بحث اصلاً بحث علم اجمالی مطرح نشده.

وصلی الله علی محمد و آله الطاهرين

[1] منتقى الأصول ج 6 ص 160: و كيف كان فقد منع جريان الاستصحاب في الفرد المردد، كالحديث المردد بين الأصغر و الأكبر بعد الوضوء بوجوه. و ليعلم ان محل الكلام ما كان يعلم بارتفاعه على تقدير انه الفرد القصير بحيث يكون فعلا مرددا بين ما هو مقطوع الارتفاع و ما هو مقطوع البقاء، كمثال الحدث المردد بعد الوضوء. فانه مرتفع قطعاً على تقدير كونه الأصغر، و باق قطعاً على تقدير كونه الأكبر.:

الوجه الأول: ما ذهب إليه المحقق الأصفهاني من عدم تحقق اليقين بالحدوث المعتبر في الاستصحاب، و ذلك لأن العلم الإجمالي انما يتعلق بالجامع بين الفردين بلا سراية له إلى الخارج، فهو علم بالجامع، و شك في كل فرد، فلا يمكن إجراء الاستصحاب لفقدانه ركنه.

[2] منتقى الأصول ج 6 ص 161: و هذا الوجه يبتني على ما التزم به من ان العلم الإجمالي يتعلق بالجامع و لا يسري إلى الخارج. و لكن عرفت فيما تقدم ان العلم الإجمالي و ان تعلق بالجامع لكنه يرتبط بالخارج و يسري إليه، بحيث لو انفتح له باب العلم التفصيلي لأمكنه انه يقول هذا هو معلومي بالإجمال.

و بعبارة أخرى: انه يعلم بالتفصيل بوجود ما هو منطبق العنوان الجامع في الخارج، و انما يجهل خصوصيته و ما يميزه عن الفرد الآخر، فقد يسمع كلاماً من متكلم يتردد امره بين زيد و عمرو، فهو قد تعلق علمه بشخص جزئي و هو المتكلم. إذ التكلم لا يصدر إلا من فرد جزئي، لكنه يتردد بين شخصين لدى العالم نفسه لجهله بما يميز زيد عن عمرو أو لجهله بأنه واجد لمميزات زيد أو مميزات عمرو.

و بالجملة: المعلوم بالإجمال له وجود واقعي معين، و انما التردد لدى العالم نفسه في كونه هذا أو ذاك فلدينا علم تفصيلي بالوجود الشخصي، لكن بنحو مجمل و هذا ما يجعله علماً إجمالياً. انن فالفرد الواقعي على واقعه المردد بين فردين خاصين، يكون متعلقاً للعلم بهذا المقدار لا أكثر، فيكون مجرى للاستصحاب بهذا المقدار.

و قد عرفت ان هذا العلم بهذا الحد علم تفصيلي لكن المعلوم محدود، فلا أثر لدعوى ان المراد باليقين في باب الاستصحاب هو خصوص اليقين التفصيلي فلا يشمل اليقين الإجمالي.

مع ان هذه الدعوى ممنوعة أشد المنع بعد فرض شمول مفهوم اليقين لكلا فرديه التفصيلي و الإجمالي، و فرض منجزية العلم الإجمالي كالتفصيلي.

و الخلاصة: ان ما أفاده (قدس سره) لا يمكن قبوله، و قد مر في بيان حقيقة العلم الإجمالي ما له نفع في المقام.